

درس سیصد و هشتاد و نهم: صوت ۴۱۱

کلام مرحوم حکیم راجع به عدم شرطیت وجود

موضوع برای تعلق تکلیف (3)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحبت در اشکال مرحوم آقای حکیم بر مبنای مرحوم آخوند بود و طبق فرمایش آقای حکیم عرض شد که وجود موضوع دخالتی در تعلق تکلیف ندارد بنابراین علم به وجود موضوع نمی تواند شرط برای تعلق تکلیف باشد. بله، علم به وجود موضوع، شرط برای اشتغال ذمه هست اما شرط برای تعلق و تحقق تکلیف نیست فلذا از این نظر با اضطرار به مورد ابتلاء تفاوت دارد؛ در اضطرار به مورد ابتلاء خود اصل تکلیف منتفی می شود سواء اینکه علم به آن موضوع باشد یا نباشد پس وجود موضوع مانند حجت بر حکم و دلیل بر حکم، هیچ نقشی در خود تعلق تکلیف نمی تواند داشته باشد.

اشکالی که در جلسه قبل مطرح شد و یک مقداری از آن باقی ماند این بود که منظور از تعلق و تحقق تکلیف چیست؟ اگر مقصود از تحقق تکلیف، تکلیف تنجزی است، بله این حرف صحیح است که وجود موضوع شرط تحقق تکلیف تنجزی نسبت به مکلف نیست بلکه شرط تحقق تکلیف تنجزی عبارت از استعداد موضوع نسبت به آن متعلق تکلیف است و استعداد موضوع با بلوغ حاصل می شود سواء اینکه مکلف قادر باشد یا اینکه قادر نباشد.

و اگر مقصود از تعلق تکلیف، تکلیف فعلی است این مسئله قابل قبول نیست زیرا فعلیت تکلیف مشروط به وجود موضوع و ابتلاء به مورد و متعلق تکلیف است و تکلیف بدون ابتلاء به متعلق تکلیف فعلیت پیدا نمی کند بلکه در مقام تنجز خودش باقی می ماند. این یک مسئله است.

معنای اشتغال ذمه عقلی

اشکالی که بر ایشان وارد می شود این است که ایشان می فرمایند: وجود موضوع شرط برای اشتغال ذمه است عقلاً، مسئله ای که در اینجا به نظر می رسد این است که اشتغال ذمه عبارت از تحقق تکلیف است در مقام فعلیت یا جدای از تکلیف در مقام فعلیت است؟ مقصود از اشتغال ذمه عقلی آیا عبور مکلف از فعلیت تکلیف است و بعد از فعلیت تکلیف ذمه مشغول می شود یا هم زمان با فعلیت تکلیف ذمه هم مشغول خواهد شد؟! مقصود از اشتغال ذمه آیا مرتبه بعد از فعلیت تکلیف است یا مقارن با آن؟! شکی نیست در اینکه وقتی تکلیف فعلی بشود با فعلیت تکلیف اشتغال ذمه هم خواهی نخواهی خواهد آمد و بین این دو فصلی وجود ندارد.

بله، اگر تکلیف در مقام تنجز باشد و هنوز فعلیت پیدا نکرده باشد طبعاً ذمه هم عقلاً مشغول به تکلیف نخواهد بود اما اینکه ما بین فعلیت تکلیف و اشتغال ذمه قائل به فرق باشیم و وجود موضوع را شرط برای اشتغال بدانیم عقلاً، اما شرط برای تحقق تکلیف ندانیم این مسئله اصلاً بی اساس خواهد بود، زیرا اشتغال ذمه

عقلی چیزی جز ترتب ذمه عقل بعد از تحقق تکلیف فعلی نیست. به مجرد اینکه تکلیف فعلیت پیدا کرد **العقل یحکم باشتغال الذمه** وقتی که زوال شمس محقق شد **العقل یحکم باشتغال الذمه** و این حکم عقل به اشتغال ذمه پس از حکم شرع به اشتغال ذمه است یعنی مقارن است یعنی آن جنبه علیت دارد و این جنبه معلول، به مجرد زوال شمس یا به مجرد رؤیت هلال شهر رمضان یا به مجرد دخول در شهر حج یا به مجرد ورود در رأس سنه یا به مجرد حصول حصاد در زراعت و امثال ذلک تکلیف فعلی خواهد شد و حکم فعلیت و **لا نَعْنی بِالْفعلیةِ إِلَّا حَکْمُ الشَّارِعِ بِالِاِشْتِغَالِ** این معنای فعلیت است؛ به مجرد اینکه زمان حصول این زراعت شد، حکم شارع به اخراج زکات می آید. این حکم شارع به اخراج زکات عبارت از اشتغال ذمه است و چیزی جدای از آن نیست و وقتی که شارع حکم به اشتغال ذمه کرد آن وقت عقل طبعاً ذمه را مشغول می داند نه اینکه بین این دو فاصل است و بین مرتبه اشتغال ذمه عقلی و بین حکم فعلیت تکلیف در اینجا فاصلی وجود دارد، نه خیر این حکم علیت دارد و آن حکم معلول دارد و بین آنها **لَحْظَةٌ** ما هم افتراق نیست.

لذا اینکه ایشان می فرمایند: وجود موضوع، شرط برای اشتغال است نه شرط برای تعلق تکلیف، باید به ایشان گفت که اشتغال ذمه هیچ فصل و تفاوتی با تکلیف فعلی ندارد و به مجرد فعلیت تکلیف، اشتغال ذمه می آید، پس اگر شما وجود موضوع را شرط برای اشتغال ذمه می دانید باید او را شرط برای فعلیت تکلیف بدانید چون اگر شرط است، شرط شرط علت است نه شرط معلول! در مقام علیت و معلولیت آنچه که می تواند برای معلول شرط بشود عبارت از نفس شرط در تحقق علیت است و آن تفاوتی از این نقطه نظر ندارد.

بله، یک وقت علت در علیت خودش تام نیست مثلاً نار برای احراق احتیاج به ظرف مساعد دارد و اگر این حطب مرطوب باشد آن اشتغال ناریت نمی تواند حطب را احراق کند پس باید آن معلول مستعد برای احراق باشد، نفس در معلول در اینجا برگشتش به نفس در علیت است؛ یعنی نار در مقام علیت وقتی احراق می کند که ظرف تمام باشد نه اینکه علت تمام است ولی معلول تمام نیست، این معنا ندارد! به مجرد تمامیت علت، معلول هم محقق خواهد شد. علت در اینجا نار تنها نیست که نار تنها و مجزای از حطب، علیت دارد و در علیت خودش تام است بلکه باید ظرف که عبارت از حطب است - آن معلول - باید جاف باشد و نباید مرطوب باشد. همین رطوبت عائق از تمامیت علت است، وقتی این رطوبت مرتفع شد، علیت ناریه هم در آنجا به مرتبه تمام خواهد رسید.

بنابراین وجود موضوع که شرط برای اشتغال ذمه عقلی است برگشتش شرط برای تحقق تکلیف فعلی است و وقتی تکلیف فعلیت پیدا کرد دیگر حفاصل بین او و اشتغال ذمه معنا ندارد ولو **لَحْظَةٌ** ما، لذا این اشکال فنی بر مرحوم آقای حکیم از این نظر وارد است.

بله! آن اشکالی که بر مرحوم آخوند وارد می شود که جلسه قبل عرض کردم این است که مرحوم آخوند

بین فقدان أحد الأطراف در علم اجمالی و بین اضطرار به مورد ابتلاء قائل به تفصیل شدند؛ عدم ابتلاء را شرط برای تکلیف در مقام انشاء قرار دادند اما وجود موضوع را دیگر شرط برای تعلق تکلیف قرار ندادند. وجود موضوع و عدم موضوع هیچ ارتباطی در نزد مرحوم آخوند به تعلق تکلیف در مقام انشاء و در مقام تنجّز ندارد.

ملاک برای عدم تعلق حرمت یا وجوب در مقام اضطرار

ایرادی که نسبت به ایشان وارد می شود این است که آنچه که مانع از تعلق تکلیف به متعلق در مقام انشاء است بنا بر اضطرار چیست؟! آن عبارت از خروج أحد الأطراف از تحت اراده و کراهت مولا است یعنی أحد الأطراف از تحت اراده مولا در مقام مصلحت تامّه و از کراهت مولا در مقام مفسده تامّه خارج بشوند و به واسطه خروج موضوع از اراده و کراهت مولا، موضوع دیگر متعلق برای حرمت و برای وجوب نخواهد بود زیرا موضوعی متعلق وجوب است که مصلحت او مصلحت تامّه باشد و به واسطه تمامیت مصلحت، مراد مولا باشد و موضوعی می تواند حرام باشد که واجد مفسده تامّه باشد و به واسطه مفسده تامّه مورد کراهت مولا قرار بگیرد و به واسطه اضطرار، موضوع از تحت صلاحیت تامّه برای علیت خارج می شود و از تحت صلاحیت برای مفسده، کراهت خارج می شود.

عدم تعلق اراده و کراهت مولا به موضوع در مقام اضطرار

بنابراین اراده و کراهت مولا به موضوع در مقام اضطرار تعلق نمی گیرد و وقتی که تعلق نگرفت، آن اضطرار می آید حاکم می شود و آن مفسده ملزمه خودش یا مصلحت ملزمه خودش را جانشین مصلحت قبل و جانشین مفسده قبل می کند. این ملاک برای عدم تعلق حرمت یا وجوب در مقام اضطرار است. بنابراین وقتی خروج موضوع از تحت اراده و کراهت مولا باشد چطور ممکن است با وجود اضطرار که اضطرار یک امر خارجی موجود است و وجود خارجی دارد در عین وجود خارجی موضوع، در عین حال موضوع از تحت اراده و کراهت مولا خارج می شود؟! آیا ممکن است اراده و کراهت مولا به امر عدمی تعلق بگیرد؟! امر عدمی، امری که اصلاً وجود خارجی ندارد تا اینکه مراد برای مولا باشد یا متعلق کراهت مولا باشد؟! بنابراین ترجیح فرع بر اصل لازم می آید که در صورت اضطرار که عبارت از آن اختیار أحد الطرفين به واسطه تحقق شرطی از شرایط **يَتَبَدَّلُ بِالْتَعَيْنِ** در مقام اضطرار، اما در صورت فقدان موضوع، اراده مولا به چه چیزی می خواهد تعلق بگیرد؟! وقتی یک موضوع تعلق خارجی ندارد اراده مولا به چه چیزی تعلق می گیرد؟! می گوید: خمر مفقود خارجی مورد کراهت بنده است؟! مگر [حکم] به عدم تعلق می گیرد؟! یا اینکه فرض کنید می گوید که آن صوم یوم الخميس یا یوم الجمعة [محبوب من است در حالی] که خود مولا صوم یوم الخميس یا یوم الجمعة را به واسطه عید اضحی حرام کرده است آیا ممکن است اراده مولا به امر عدمی اعتباری تعلق بگیرد؟! یعنی خود مولا او را از مورد برای اراده خودش، خودش خارج کرده است؛ خود مولا یوم الخميس را به واسطه عید اضحی

بودن از تحت ارادهٔ خودش خارج کرده است آن وقت چطور ممکن است در اینجا بیاید ارادهٔ او بر صوم يوم الخميس یا يوم الجمعة تعلق بگیرد؟! و همین طور بر وجوب انفاق بر زید یا بر عمرو در صورت اشتباه مورد فقر یا اشتباه مورد علم، وقتی یکی از آنها فوت کند و از بین برود آیا ارادهٔ مولا بر انفاق به میت تعلق می گیرد؟! این اصلاً معنا دارد که ارادهٔ مولا در اینجا بر امر عدمی تعلق بگیرد؟! پس علت اینکه اضطرار به عنوان معارض مزاحم اهم موجب رفع تکلیف از متعلق است چطور یک امر عدمی خارجی - امر معدوم - ممکن است متعلق برای تکلیف باشد؟! چطور چنین چیزی امکان دارد؟!!

ما در اول صحبت می کنیم که اصلاً ممکن است امر مولا تعلق به یک امر عدمی بگیرد یا نه؟ حالا کاری به ثمره نداریم. بحث آخوند چیز دیگر است؛ بحث آخوند به مسئله حقیقه نیست بلکه بحث آخوند به مسئله وجود خارجی است و لذا ایشان وجود خارجی را شرط برای اشتغال ذمه می دانند. عرض کردیم که بحث ما در تعلق تکلیف در مقام تنجز نیست چون ربطی به علم اجمالی ندارد. بله، **كُلُّ خمر حرام** خب به ما چه مربوط است؟! خمر در مقام انشاء حرام است، سرقت در مقام انشاء حرام است، صوم در مقام انشاء واجب است، عمل به نذر واجب است، به ما چه ارتباط دارد؟! آن انفاق واجب بود چه ما مبتلای به علم اجمالی باشیم یا نباشیم فرقی نمی کند. **الخمر حرام سوا** در مورد علم اجمالی یا غیر آن، اصلاً ربطی به ما ندارد. ما الآن در مدرسه فیضیه در حجره شماره چند نشسته ایم و داریم حرف می زنیم خب به ما چه ربطی دارد که **الخمر حرام**؟!!

وقتی که مرحوم آخوند می آید بین فقدان أحد الأطراف و بین اضطرار تفاوت قائل می شود، ما می گوئیم که این تفاوت از کجاست؟! اشکالی که در اینجا هست این است که در اضطرار همان حکم ملاک است که در فقدان است. یعنی اگر شما قائل به این هستید که در مورد اضطرار، خروج أحد الطرفين از تحت اراده و کراهت مولا است، در مورد فقدان هم همین طور است؛ مورد فقدان طریق اولی است ارادهٔ مولا که به امر معدوم تعلق نمی گیرد.

مولا به بنده بگوید که بنده الآن بر شما خمیری را که کلاغ در جنگل های استرالیا برده و گذاشته است حرام می کنم. این یعنی چه؟ بله! خمر است و واقعی است فرض کنید اناء خمر در استرالیا است که من اصلاً نمی دانم استرالیا کجاست؟ در کره ماه است؟! در کره زمرد است؟! در کره زحل است؟! یک کلاغ در وسط جنگل ها بالای درخت برده و آنجا گذاشته است و کراهت من به آن تعلق گرفته است! می گوئیم که خل شدی آقا! مثل اینکه خیلی کار زیاد کردی و خلایق سرت را شلوغ کردند! آخر اراده باید به یک امر فعلی خارجی تعلق بگیرد یا کراهت به امر فعلی تعلق بگیرد، وقتی در آنجا هست و بنده هم اصلاً تا آخر عمر ارتباط ندارم این طور که نمی شود.

بله! ارادهٔ مولا به امر خمر کلی تعلق می‌گیرد نه به آنکه در استرالیا هست، ببینید دوتاست؛ یک وقتی مولا می‌گوید که **كُلُّ خَمْرٍ سَوَاءٌ وَجَدَ أَوْ لَا يَجِدُ فَهُوَ حَرَامٌ** می‌گوییم که **عَلَى عَيْنِنَا وَ عَلَى رُؤُسِنَا** این خمر محقق بشود و مصنوع بشود یا الآن شده یا بعداً خواهد شد، هر مصداقی که برای خمریت در خارج محقق بشود متعلق بر کراهت بنده است. می‌گوییم که بسیار خوب این یک حرفی است. ولی مولا بگوید که نه اینکه من خمر را برایت حرام کردم، نه! می‌گوید که من آن خمری که کلاغ‌ها آن طرف دنیا در جنگل آمازون قايم کردند برای تو حرام کردم! می‌گوییم که نه! یک مقداری دست و صورتت را بشوی تا حالت جا بیاید، یک مقداری مثل اینکه خواب‌آلودگی پیدا کردی!

مولا وقتی که کراهت به امر خارجی تعلق می‌گیرد، باید به امر خارجی موجود مبتلا باشد نه به امر خارجی معدوم، امر خارجی معدوم ارتباطی به بنده ندارد که بخواهد موضوع کراهت برای مولا باشد. بنابراین در مقام فعلیت هیچ تفاوتی بین اضطرار و فعلیت نیست. مهم این است که این فرد خارجی اعتباراً یا تکویناً از تحت اراده و کراهت مولا خارج شده باشد و وقتی که خارج شده باشد دیگر در این صورت مرحوم آخوند نمی‌تواند بین مقام اضطرار و مقام فقدان فرق [قائل شود]. این اشکال فنی هست که بر مرحوم آخوند بر مبنای خودشان از این نقطه نظر وارد می‌شود حالا کاری بر مبنای خودمان نداریم که از کل و ریشه آن قضیه از بین می‌رود.

تلمیذ: این مسئله‌ای است که مرحوم آخوند از آن دفاع می‌کنند که در موضوع، قید وجود و عدم فقدان اخذ نشده است اما در اضطرار اخذ شده است.

استاد: صحبت ما با ایشان این است می‌گوییم که بسیار خب شما موضوع را اخذ نکردید اما صحبت ما این است که آنچه که اخذ نشده از نقطه نظر این است که حکم به طبیعت و ماهیت آن موضوع تعلق گرفته است نه به وجود خارجی و موضوع خارجی. در مقام اضطرار شما مسئله را به وجود خارجی موضوع برمی‌گردانید و می‌گوید که چون این موضوع خارجی متعلق برای اضطرار است بنابراین تکلیف از اول نسبت به این تعلق نگرفته است ولی صحبت ما این است که اگر تکلیف به ماهیت و به خمر به عنوان **أَنَّهُ خَمْرٌ** تعلق گرفته است بنابراین نسبت به این هم شامل می‌شود منتها حالا مورد اهم که اضطرار است حاکم شده است. **الْخَمْرُ حَرَامٌ** شامل این می‌شود منتها دلیل اهم او را کنار زده است نه اینکه از اول **الْخَمْرُ حَرَامٌ** شامل مانحن فیه نشود. اگر شامل مانحن فیه نشود بنابراین قبل از اینکه اضطرار به او تعلق بگیرد شما باید بگویید که **الْخَمْرُ حَرَامٌ** شامل این نشده است درحالی که نمی‌شود. الآن قبل از تعلق اضطرار، حرمت خمر شامل این شده یا نشده است؟

تلمیذ: قرینه نبوده است.

استاد: اجازه بفرمایید! الآن تا الآن، الآن اضطرار به این ندارم و این خمر هم جلوی بنده است، أحد

الإثنين **خمرٌ إمّا هذا و إمّا هذا** الآن هم مضطر نیستم آیا الآن همین خمري که اضطرار به آن تعلق نگرفته است، به کشف و کشک و اینها کاری ندارم، الآن **فی زماننا هذا، هذا حرامٌ أو لا؟** حرام! این حرمت استمرار می کند تا وقتی که در را روی بنده قفل می کنند - تا حالا هم چنین موردی پیش نیامده است حالا ممکن است پیش بیاید - امشب را تحمل می کنم و فردا را هم تحمل می کنم و دائماً بر تشنگی غلبه می کنم تا وقتی که یک روز دو روز محبوس می شوم و روز سوم دیگر مشرف بر هلاکت می شوم و حالا که مشرف بر هلاکت شدم، اضطرار بر أحدهما می آید و نمی دانم **هذا خمرٌ أو هذا؟** حالا باید أحدهما تناول بشود. سه روز تا حالا حرام بود و الآن تبدیل به حلال شد نه اینکه کشف می کنیم! کدام کشف؟! تا حالا حرام بود نمی شود بگوییم که تا حالا حرام نبود، اگر قبل از اینکه به مرحله اضطرار برسیم بخوریم **يُعَذُّ عاصياً**، خدا پدرم را درمی آورد و عقاب دارد. می گوید که هنوز به مرحله اضطرار نرسیدی، الآن که به مرتبه اضطرار رسید حکم جدید آمد و اضطرار بر حکم قبلی حکومت کرد و به عنوان مزاحم اهم او را کنار زد؛ یعنی مصلحت ملزمة اهم آمد و مصلحت ملزمة غیر اهم را کنار زد و او به جای آن نشست و حالا **يُعَذُّ حلالاً**.

پس حکم **حلالاً** تا حالا شامل حال بوده نه اینکه نبوده است پس چطور مرحوم آخوند می گویند که در مقام انشاء، آن انشاء به حرمت خمر معلق بر عدم اضطرار است؟! خب آن انشاء معلق به اضطرار در مقام فعلیت است نه در مقام تنجّز، در مقام تنجّز باقی است. لذا قبل از اینکه به مرتبه اضطرار برسد حکم حرمت است قبل از اینکه به مرتبه اضطرار برسد میته حرام است و وقتی به اضطرار رسید میته حلال و بلکه واجب می شود والا تمام اینها قبل از مرتبه اضطرار حرام است.

در اینجا می خواهم این را عرض کنم که مرحوم آخوند اینجا بین دو مسئله تنجّز و فعلیت خلط کرده است یعنی از یک طرف دیده است که وجود موضوع شرعی برای تعلق تکلیف نیست و گفته است که وجود موضوع خارجی هیچ ارتباطی به تعلق تکلیف ندارد. این مربوط به مقام انشاء است نه مربوط به مقام فعلیت، اما در مقام فعلیت همان طوری که خود اضطرار مانع برای تعلق تکلیف است همین طور وجود خارجی مانع برای تعلق تکلیف است و هر دو یکی است.

در مقام انشاء، وجود هیچ ربطی به تکلیف ندارد و شارع که گفته است که **الخمر حرامٌ**، نگفته است که **الخمر الموجود و الخمر الموجود بعداً**، گفته است که **الخمر حرامٌ** و حکم حرمت را روی خمر به عنوان وجود خارجی برده است **سواءً وجد أو یوجد**. لذا اینکه هیچ دخلی در مقام انشاء ندارد درست است ولی همین وجود موضوع در مقام فعلیت شرط فعلیت است. چطور اینکه خود اضطرار در مقام اضطرار هیچ شرط برای تعلق تکلیف نیست.

البته این اشکال بعدی است و نیازی نیست به این مسئله پردازیم این یک مسئله دیگر است. جلسه بعد

وارد در یک بحث دیگر می‌شویم و از این مسئله می‌گذریم و دیگر این را مطرح نمی‌کنیم. در آن‌هم اشکال است که تعلق تکلیف مشروط به عدم اضطرار باشد، نه یک‌هم‌چنین چیزی را نداریم. چه کسی گفته است؟! شارع حرمت را معلق بر خمر کرده است، این یک حکم و یک حکم دیگر هم **الاضطرارُ تُبِيحُ الْمَحْذورات** است حالا اگر این دوتا باهم مصادف شدند آن‌وقت این مصلحت اضطرار غلبه می‌کند اما نه‌اینکه در مقام انشاء شارع حکم به حرمت را در مقام انشاء به جعل واحد معلق کند و شارع بگوید که **الخمرُ حرامٌ إذا لا يكون مُضطراً**، نه! این حرف را

تلمیذ: مبنایی که نسبت به عام و خاص و مطلق و مقید داشتید، آن را به‌عنوان حکم واحد حساب می‌کردید.

استاد: حکم واحد هست و این مسئله به‌جای خودش است یعنی یک جعل است و فرق نمی‌کند ولی در اینجا مسئله اضطرار با غیر اضطرار فرقی ندارد. شارع این‌طور می‌گوید که **الخمرُ حرامٌ إذا كان موجوداً، الخمرُ حرامٌ إذا لا يكون مُضطراً**، یعنی شارع در مقام جعل اینها را نمی‌گوید. شارع یک چیز می‌گوید، می‌گوید که **الخمرُ حرامٌ** این یک مطلب است ولی از آن‌طرف می‌گوید که **الاضطرارُ تُبِيحُ الْمَحْذورات إذا لم يُبْتَلِ لَمْ يَتَّعَلَقْ بِهِ التَّكْلِيفُ** بعد ما این سه را باهم جمع می‌کنیم و یک حکم درمی‌آوریم و آن این است که در مقام جعل، حکم تعلق به موضوع دارد و از آن‌طرف در مقام فعلیت نیازی به وجود خارجی و قدرت و عدم اضطرار دارد و این را دیگر خودمان حکم واحد تلقی می‌کنیم نه‌اینکه مثل مرحوم آخوند بگوییم که در مقام جعل، اضطرار دخیل است ولی وجود خارجی دیگر دخیل نیست، نمی‌توانیم این‌طور بگوییم. اگر اضطرار در مقام جعل دخیل است پس وجود خارجی هم باید دخیل باشد درحالی‌که وجود خارجی دخیل نیست. بله! اگر در مقام فعلیت تکلیف، تکلیف فعلی بشود آن هم به وجود خارجی احتیاج دارد و هم به عدم اضطرار احتیاج دارد بنابراین هیچ تفاوتی بین اضطرار و وجود خارجی موضوع در مقام ابتلاء نیست.

اللهم صل على محمد و آل محمد